

تبیین هندسه علم در اندیشه قرآنی

محمدحسین خوانینزاده*

استادیار گروه معارف دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

یاسر ملکی**

دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۲۱؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۱/۲۸)

چکیده

تبیین هندسه علم در اندیشه قرآنی هدف اصلی پژوهش حاضر می‌باشد. روش مطالعه، توصیفی - تحلیلی است که مطابق آن، اطلاعات به دست آمده از کتب و منابع، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. یافته‌ها بیانگر آن است که از منظر قرآن کریم، هر نسبت و مواجهه‌ای با علم، به تکامل و تعالی شخصیت منجر نمی‌شود. از میان نسبت‌های کشف شده از قبیل نسبت حمل، نسبت فهم، نسبت نقد و نسبت خلق، تنها نسبت خلق علم به عنوان نسبت برتر معرفی شده است. مطابق آموزه‌های قرآنی، «علم» دارای ویژگی‌های ذاتی از قبیل تشکیک‌پذیری، بی‌مرزی، اصالت، قداست، جهت‌مندی و جاودانگی است که مجموعه این ویژگی‌ها در کنار هم، چارچوب و هندسه خاصی به مقوله علم می‌بخشد و مرز آن را با پاره‌ای اصطلاحات نزدیک به علم مشخص می‌سازد. بخش پایانی این مقاله نیز به آفات و موانعی اشاره می‌کند که دستیابی انسان به علم و یقین را با چالش روبه‌رو می‌سازد.

واژگان کلیدی: قرآن، علم، هندسه علم، اندیشه قرآنی.

پژوهش‌های معارف قرآنی، سال ۴، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۲

* E-mail: Khavaninzadeh@atu.ac.ir

** Email: yaser.maleki.ac@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

پیرامون نقش و جایگاه علم در زندگی بشر، تحقیقات گسترده‌ای از سوی دانش‌پژوهان صورت گرفته است و مقالات ارزشمندی نیز به رشته تحریر درآمده است. با وجود اینکه علم در دنیای کنونی پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای را در عرصه‌های مختلف حیات بشر موجب گردیده، اما هنوز سؤالات بی‌پاسخ فراوانی در دنیای بی‌نهایت «علم» وجود دارد که باید توسط پژوهشگران مجرب و متعهد پاسخ داده شود. در همین راستا، دین مبین اسلام که به همه زوایای پنهان و آشکار حیات بشر را تحت پوشش برنامه‌های هدایتی خود قرار داده است نه تنها به مقوله «علم و شناخت» به عنوان یکی از اصلی‌ترین ارکان زندگی بی‌اعتنا نبوده، بلکه ماهیت، ابعاد و آثار آن را در نهایت دقت و ظرافت تبیین نموده است که شرح و بسط آن، موضوع مقاله پیش رو را تشکیل می‌دهد. در این مقاله، تلاش گردیده در حدّ توان و مجالی که فراهم می‌باشد، نگرش و موضع قرآن کریم به علم و جایگاه ویژه‌ای که در زندگی بشر دارد، مورد واکاوی قرار گیرد. علم و شناخت از آن دسته موضوعاتی است که حجم قابل توجهی از آیات قرآن کریم را به خود اختصاص داده است و ثابت می‌کند که «علم» در آموزه‌های قرآن کریم، امری حاشیه‌ای و تزیینی به شمار نمی‌رود، بلکه باید آن را همدمی لایق و مناسب برای شریعت دانست که با همکاری هم، بشریت را از وادی ظلمت‌ها و کثرات به وادی نور و وحدت می‌کشاند. مطابق مضمون آیه مبارکه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» پس علم اسماء را همگی به آدم آموخت...» (البقره/۳۱)، آدم (ع) و فرزندان او برای انجام موقّق رسالتی به نام «جانشینی خداوند در زمین» به علم و معرفت نیاز دارند. معرفتی که خداوند به حضرت آدم (ع) تعلیم داده بود، به معنای حقیقی، معرفت ویژه‌ای بود که حتی فرشتگان الهی نیز از آن دارایی ارزشمند محروم بودند. بیان تفسیری علامه طباطبائی چنین است: «آیا همین که خدا به کسی علم لغت بیاموزد، کافی است که با آن در برابر فرشتگان - فرشتگانی که از هر جهت مطیع و فرمانبردار او هستند - استدلال و مباحثات کند که این است جانشین و خلیفه من نه شما؟! سپس بگوید اگر شما هم راست می‌گویید و شایستگی خلافت من را دارید، از الفاظ و لغاتی که انسان‌ها بعد از این برای فهم مقاصد یکدیگر وضع می‌کنند، خبر دهید. از همه گذشته، منظور از لغات، فهم مقاصد است و فرشتگان احتیاجی به آن ندارند؛ زیرا آنان بدون وساطت الفاظ، مقاصد را درک می‌کنند. پس آنان کمالی دارند مافوق تکلم. در ضمن، از این بیان معلوم می‌شود علمی را که

فرشتگان پس از خبر دادن آدم از اسماء پیدا کردند، با آن علمی که خدا به آنان آموخته بود، تفاوت داشت» (طباطبائی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۰).

در این پژوهش، بر محور موضوع اصلی یعنی «تبیین هندسه علم در اندیشه قرآنی» چندین سؤال جزئی تر مطرح و پاسخ‌های لازم به هر یک از آنها داده می‌شود:
سؤال اول: ویژگی‌های ذاتی علم در تفکر قرآنی کدامند؟
سؤال دوم: در منطق قرآن کریم، نسبت میان انسان و علم چگونه تحلیل می‌شود؟ و نسبت برتر با «علم» کدامین نسبت است؟
سؤال سوم: آفات و موانع علم‌آموزی از دیدگاه قرآن کریم کدام است؟

۱- ضرورت و ماهیت علم‌اندوزی

در خصوص ضرورت «علم‌اندوزی» نکته‌های ناب و ارزشمندی در قرآن کریم وجود دارد که تأمل در آنها موقعیت منحصر به فرد «علم» را در جغرافیای حیات انسانی معلوم می‌سازد. «قرآن کریم از «علم و یقین» به عنوان برترین هدف آفرینش یاد کرده است: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» و پروردگارت را عبادت کن تا یقین [= مرگ] تو فرا رسد» (الحجر/۹۹). این در حالی است که در آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: مَنْ جَنَّ وَانْسٍ رَا نِيَا فَرِيدَمْ جَزْ بَرَا لِيْنِكْه عِبَادَتَمْ كَنَنْد (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)» (الذَّارِيَات/۵۶)، عبادت به عنوان هدف وسط یاد شده است. از معانی این دو آیه، نتیجه می‌گیریم عبادت گرچه هدف است، لیکن هدفی متوسط میانی است و هدف برتر رسیدن به یقین یعنی شناخت مصون از اشتباه و دگرگونی است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۱۱). در جای دیگر، قرآن کریم از علم به عنوان هدف آفرینش همه جهان یاد می‌کند و می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می‌آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد» (الطَّلَاق/۱۱).

از زاویه دیگری نیز می‌توان به اهمیت علم‌آموزی در بینش قرآن کریم نگریست و آن ارتباط معناداری است که میان «علم» و «حیات طیبه» وجود دارد. «هر فرد و جامعه‌ای اگر بخواهد از یک حیات معقول که در قرآن کریم با عنوان حیات طیبه (زندگی پاک) بیان شده است،

برخوردار شود (التحل/۹۷) لازم است رابطه خود را با شناخت انواع، ابعاد، وسایل، انگیزه‌ها و نتایج آن حیات و با منطق واقعی تصفیه کند. به عبارت دیگر، شناخت از دیدگاه قرآن، آن روشنایی است که حیات معقول آدمی را تفسیر می‌کند و آن را از زندگی معمولی نامعقول جدا می‌سازد. بهترین دلیل برای اثبات اینکه شناخت صحیح، عنصر اساسی حیات معقول (حیات طیبه) است آیه مباحثه در قرآن است (آل عمران/۶۱). در این آیه مخالفت‌کننده با علم به حقیقتی که برای کسی حاصل شده را مستحق لعنت خداوندی دانسته شده است. می‌توان گفت کسانی را که به بحث پیرامون شناخت و مسائل مربوط به آن می‌پردازند بی‌آنکه رابطه آنها را با حیات «آنچنان که هست» و «آنچنان که باید» در نظر بگیرند، در حقیقت - می‌خواهند به تفسیر زندگی جانداري بپردازند که مرده و جان خود را از دست داده است و تنها اعضای آن را برای بررسی برمی‌نهند» (جعفری، ۱۳۸۳: ۷۳-۷۲). باید گفت هر لحظه‌ای که بر مسلمان می‌گذرد، می‌تواند یک فرصت ناب یادگیری باشد. جالب اینکه صف‌بندی‌های اعتقادی در فضای علم‌آموزی و حکمت‌اندوزی اگر نگوییم که به طور کامل حذف می‌گردد، فوق‌العاده کم‌رنگ می‌شود. کافی است در این عبارت حکیمانه علی (ع) ببیندیشیم که فرمود: «الْحِكْمَةُ سَأَلَةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ: حکمت گمشده مؤمن است. پس حکمت را فراگیر، گرچه از اهل نفاق باشد» (نهج‌البلاغه/ح ۸۰). منافقی که دشمن مکتبی مؤمن به شمار می‌رود، در عرصه دانش‌اندوزی، بدل به منبعی برای دریافت معرفت می‌گردد. طالب واقعی علم که اشتباهی سیری‌ناپذیری برای آموختن دارد، هر پدیده طبیعی، حیوانی و انسانی را به چشم آموزگاری می‌بیند که انبوهی از پیامهای مفید را بدون چشم‌داشت منتقل می‌نماید. در نگاه هستی‌شناسانه اسلامی، خداوند حقیقت هستی را با علم و معرفت عجین کرده است و هر مخلوقی بنا به ظرفیت وجودی که دارد، حامل سهمی از حکمت و دانایی است. هنگامی که قابیل برادرش، هابیل، را به قتل رسانید، از آن رو که نمی‌دانست او را چگونه باید دفن کند، کلاغی به فرمان خداوند شیوه تدفین را به او آموخت (المائده/۳۱). پیام این واقعه به همه ابناء بشر این است که گاهی یک کلاغ در نقش یک معلم با تعلیمی که می‌دهد، بخشی از جهل آدمی را به علم بدل می‌کند. به طور کلی، فضای زندگی با نورانیت حاصل از علم و پژوهش عطرآگین می‌گردد و آدمی با واقعیت امور پیوند می‌خورد. بر خلاف برخی عالِم‌نمایانی که به دلیل تبعیت از اوهام و پندارهای خویش، شبه‌حقیقت را به جای حقیقت هدف جستجوهای بی‌اساس خویش قرار می‌دهد. مثل اینها، مثل آن صیادی است که سایه مرغ را به جای خود

مرغ آماج تیرهایش قرار می‌دهد و به تصوّر اینکه هدف‌گیریش دقیق و حساب شده است، تمامی تیرهایش را برای شکار مرغ به هدر می‌دهد:

«مرغ بر بالا پران و سایه‌اش	می‌رود بر خاک و پران مرغ‌وَش
ابلهی صیّاد آن سایه شود	می‌دود چندانکه بی مایه شود
تیر اندازد به سوی سایه او	ترکشش خالی شود در جستجو
ترکش عمرش تهی شد، عمر رفت،	از دوییدن در شکار سایه تفت»

(مولوی، ۱۳۸۱، ۱۵: ۴۲۰-۴۱۷).

بر اساس آموزه‌های کتاب و سنت، علوم و دانستنی‌هایی که شخص فرا می‌گیرد، اگر از حصار تنگ و محدود ذهن و حافظه عبور نکند و با روح و روان جوینده دانش عجین نگردد، پایدار نخواهد بود و به متن حیات انسانی رسوخ نخواهد کرد. عده‌ای که به دانش ذهنی و حافظه‌محور افتخار می‌کنند و به این سطح نازل از معرفت بشری قناعت می‌ورزند، بی‌گمان از تأثیرات محتوم علم و امتیازهایی که در تفکر اسلام برای شخص عالم در نظر گرفته شده، محروم می‌گردند. امام علی(ع) در حکمت ۹۲ از نهج‌البلاغه، علمی را مفید به حال بشر می‌داند که از مرحله زبان فراتر رود و تأثیرات آن کل وجود جوینده علم را در بر گیرد: «أَوْضَحَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَا عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ: و درود خدا بر او، فرمود: بی‌ارزش‌ترین دانش، دانشی است که بر سر زبان است و برترین علم، علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است».

۲- ویژگی‌های ذاتی علم

در باب ماهیت «علم» باید نظر ما معطوف به ویژگی‌ها و صفاتی که باشد که مرز میان «علم» را از سایر امور زندگی متمایز می‌سازد. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم موضع قرآن کریم را درباره «علم» با قطع نظر از زمینه‌ها و آثاری که در زندگی دارد، معلوم نماییم، باید ببینیم قرآن کریم «علم» را چگونه چیزی می‌داند و چه مشخصه‌هایی را برای آن در نظر می‌گیرد.

۲-۱) تشکیک‌پذیری

اولین مشخصه «علم» تشکیک‌پذیری است که راز آن را باید در دو مراتب بودن واقعیات هستی جستجو کرد. آنگونه که از متون دینی برمی‌آید، علومی که می‌تواند در اختیار انسان قرار گیرد، تنها به علوم حصولی و اکتسابی محدود نمی‌باشد. دانش اکتسابی با همه اهمیت که در

ارتقاء دانایی و توانایی افراد دارد، ناقل بخشی از معرفت بشری است. حضرت علی(ع) در یک تقسیم‌بندی کلی، دانش را به دو بخش کلی دانش مطبوع و دانش مسموع تقسیم می‌فرماید و دانش مسموع را زمانی نافع به حال بشر می‌دانند که بر دانش مطبوع مبتنی گردد: «**الْعِلْمُ عِلْمَان: مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ**؛ دانش دو نوع است فطری و شنیداری و اگر دانش فطری در انسان نباشد، دانش شنیدنی سودی ندهد» (نهج‌البلاغه / ح ۳۳۸). «قرآن کریم یک سلسله از علوم را به عنوان میزبان و صاحب اصلی جان انسان می‌داند و دسته دیگر را که از عوارض بشری بوده، میهمان نفس می‌شمارد، مگر آنکه در پرتو آنس با علوم میزبان و هماهنگی با آن، صبغه میزبانی یابد و از گزند زوال مصون بماند. علمی که با انسان زاده می‌شود و به همراه او رحلت می‌کند، مربوط به خداشناسی، آشنایی با اسماء حُسنای حق، خطوط کلی وحی و نبوت و راه‌های اصلی رسالت و شریعت است که از نظر قرآن همگی صاحب‌خانه جان انسان و از علوم فطری است و از شمار آنها می‌توان گرایش به فضیلت و پرهیز از رذیلت را نام برد. اما علومی که از عوارض روح آدمی است، میهمان نفس به شمار می‌رود، از راه اکتساب و تحصیل به دست می‌آید؛ مانند پزشکی و همه شاخه‌های آن، مهندسی و تمام شعبه‌های آن، اخترشناسی و ده‌ها رشته دیگر از علوم بشری و زیرمجموعه آنها که هیچ یک در نهاد انسان ذخیره نشده است و درباره آنها آگاهی قبلی نداشته است، بلکه بشر به تدریج آنها را تحصیل کرده است و در پایان عمر ممکن است آنها را از دست دهد: «**وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...**» و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید...» (التحل / ۷۸). درباره سابقه و سرانجام این علوم بشری نیز قرآن کریم می‌فرماید: «**...وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ**؛ بعضی از شما به نامطلوب‌ترین سنین بالای عمر می‌رسند، تا بعد از علم و آگاهی، چیزی ندانند (و همه چیز را فراموش کنند)؛ خداوند دانا و تواناست» (التحل / ۷۰). در این آیه شریفه، «کلمه «شَيْئًا» نکره در سیاق نفی است و دلالت دارد که ذره‌ای از آنچه در طول عمر کسب کرده‌اند، در حافظه باقی نمی‌ماند» (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۵۵-۱۵۳). در دانش‌های حصولی، شخص عالم از واسطه‌ای به نام مفاهیم و اصطلاحات مدد می‌گیرد تا نسبت به معلوم علم پیدا کند. رشته‌های علمی و شاخه‌های مطالعاتی در حوزه‌های مختلف، همگی از مصادیق دانش حصولی می‌باشند. عقل انسان به کمک مفاهیم و اصطلاحات و نیز پردازشی که بر روی داده‌های مختلف به عمل می‌آورد، به تولیدات علمی دست می‌یابد. دانش حصولی با

وجود اهمیتی که دارد، برای تعالی ذهنی و روحی انسان کفایت نمی‌کند؛ زیرا در این علوم تماس با واقعیت، تماسی با واسطه و غیر مستقیم است و این خطر همواره وجود دارد که صاحبان علوم حصولی، چنان در لاک واژه‌ها و مفاهیم فرو روند که از دسترسی به حقیقت محروم بمانند. اوج توانایی و توفیق یک عالم در اندیشه اسلامی زمانی است که با واقعیات، مواجهه مستقیم و چهره به چهره داشته باشد. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که قلب به عنوان مرکزی‌ترین بخش وجود در اثر قبول پاره‌ای محرومیت‌ها و ریاضت‌های مشروع، جلا و درخشندگی پیدا کند. قلب انسان با ظرفیت عظیم و خارق‌العاده‌ای که دارد، همچون آینه‌ای است که در اثر رفع آلودگی‌ها و زنگارها از سیمای آن، حقایق عالم هستی در آن منعکس می‌شود و این بار نه صورتی از معلوم، بلکه خود معلوم نزد عالم حاضر می‌گردد که در اصطلاح حکما از آن به دانش حضوری تعبیر می‌گردد:

«من نخواهم دایه، مادر خوش‌تر است	موسی‌أم من، دایه من مادر است
من نخواهم لطف‌مه از واسطه	که هلاک قوم شد این رابطه
یا مگر ابری شود فانی راه	تا نگرده او حجاب روی ماه»
	(مولوی، ۱۳۸۱، ۵۵: ۷۰۳-۷۰۱).

درست است که از لحاظ اعتبار و شأنیت، دانش حضوری بر دانش حصولی برتری دارد، اما این بدان معنا نیست که به دانش حصولی باید به دیده بی‌اعتمادی نگریست. آنچه مهم است ارتباط هوشمندانه‌ای است که شخص عالم میان دانش حضوری و حصولی برقرار می‌کند. در اینکه دانش حصولی بدون ابتناء بر دانش حضوری اثربخشی لازم را ندارد، تردیدی وجود ندارد؛ زیرا یگانه‌عاملی که آثار مثبت برآمده از دانش حصولی را ماندگار می‌سازد و آن را به میراث جاودان و گرانبهایی تبدیل می‌نماید، اتصال آن به دانش حضوری است. غنی‌سازی دانش حصولی (کسبی) که همواره باید به مثابه راهبردی اساسی پیش روی جویندگان علم قرار گیرد، تنها با کوشش و جدیت یادگیرنده حاصل نمی‌شود، بلکه عوامل مکمل دیگری نیز مورد نیاز است که از آن جمله، دارا بودن قلبی مطهر و بی‌آلایش است که اصلی‌ترین شرط دستیابی به معرفت کشفی و حضوری می‌باشد. چنین معرفتی مصداق درست و واقعی دانش نافع و مؤید پویایی درون و برون خواهد بود. آن دسته از عالمان که توانایی ترکیب هنرمندانه دانش حصولی با دانش حضوری را دارند، مشعل حکمت و دانایی در نهاد آنها به زیباترین وجه ممکن پرتوافشانی می‌کند. دانشی اصیل و رشدآور است که از دو منبع عقل و قلب تغذیه نماید؛ دو

منبعی که از یکسو، کانون جوشش و خیزش معرفت و از سوی دیگر، ابزاری برای جستجوی معرفت به حساب می‌آیند.

۲-۲) فرامرزی

فرامرزی علم را به دو معنا می‌توان به کار بُرد. معنای نخست اینکه علم را نمی‌توان مرزبندی کرد و برای آن محدوده معینی را در نظر گرفت. اینکه تصوّر کنیم تنها محدوده مجاز برای علم‌آموزی و تولیدات گوناگون علمی، مراکز و دستگاه‌های رسمی و آموزشی است تصوّر غلط و نابجایی است. طبق دکترین معرفتی قرآن کریم، هر صحنه‌ای که انسان می‌نگرد و هر پیامی که می‌شنود، می‌تواند به مثابه فرصت آماده‌ای برای علم‌آموزی و تفکر باشد. در قرآن کریم به چهار منبع دریافت معرفت اشاره گردیده است که با وجود سهم جداگانه‌ای که هر یک در تأمین و تعمیق بنیان‌های معرفتی فرد ایفا می‌کند، لیکن مجموعه آنها در کنار هم جهان وسیع و بی‌مرز علم را ترسیم می‌نماید. این چهار منبع عبارتند از: طبیعت، خود، جامعه و تاریخ که هر یک در آیات جداگانه‌ای مورد تأکید قرار گرفته است: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است، * و در وجود خود شما (نیز آیاتی است). آیا نمی‌بینید؟!» (الذّارّيات/ ۲۱-۲۰). در این آیه شریفه، «طبیعت» و «خود» به مثابه مخازن معرفت تعریف شده است. هر پدیده طبیعی تابلوی راهنمایی است که به راهروی راه کمال کمک می‌کند تا مسیر و جهت حرکت را گم نکند. معرفت برآمده از شناخت پدیده‌های عالم خلقت، هر کمال‌طلبی را به طور مستقیم با ربّ و مالک عالم پیوند می‌دهد. برای کسی که به بی‌معنایی و انکار آثار معنوی پدیده‌های مادی فتوی می‌دهد، دانشی که از تحلیل و جداسازی ابعاد مختلف این پدیده‌ها به دست می‌آورد، دانشی است بی‌روح که تنها سیر زمینی و افقی پدیده‌ها را توصیف می‌کند، اما جوینده‌ای که نگاه آیه‌بینانه را بر نگاه پدیده‌بینانه صرف ترجیح می‌دهد، ماهیت و جنس دانشی که به چنگ می‌آورد، به کلی متفاوت است. در نگاه آیه‌بینانه، تمامی خلائق طبیعی، جهت و مقصد معینی را نشان می‌دهند و نباید تنها به وجه صوری و مُلکی آنها اکتفا نمود. در رویکرد معنوی به نظام طبیعت، هر مخلوقی متشکل از دو وجه محسوس و نامحسوس است. وجه محسوس یا همان وجه مُلکی مخلوقات را می‌توان با ابزارهای حسی و تجربی آشکار نمود، اما سیمای نامحسوس و ملکوتی مخلوقات هرگز با ابزارهای کمیّت‌پذیر تجربی قابل کشف نیست. در نگاه آیه‌بینانه، عمق

و دامنه معرفتی که نصیب جوینده علم می‌شود، به مراتب بیش از کسی است که نگاه کمی و تجربی محض به پدیده‌ها دارد.

از طبیعت که بگذریم، «نفس» منبع دیگری برای معرفت‌اندوزی است که ارزش آن از جهاتی بالاتر از سه منبع دیگر است. هر انسانی دانسته یا ندانسته، حامل گنجینه عظیمی از معارف و آگاهی‌های مفید و پایدار است. کاوش در این گنجینه عظیم و پایان‌ناپذیر، آدمی را به دریای بیکران حقایق هستی متصل می‌سازد. درون هر کس مانند کتابی است با محتوای سازنده که مؤلف آن یعنی خداوند، آن را به گونه‌ای سازماندهی فرموده که در پرتو رجوع بدان می‌توان به معارف عمیق و هماهنگ با هستی دست یافت.

«جامعه» کانون مهم دیگری برای معرفت‌اندوزی است که در آیه ۱۴ از سوره مبارکه حجرات مورد تأکید قرار گرفته است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید...» (الحجرات/۱۴). منظور از عرفان و شناخت در این آیه، شناخت تقویمی و صوری از یکدیگر نیست، بلکه مراد از آن شناخت نیازمندی‌ها، نگرش‌ها و روحیه‌هاست. واقعیت آن است که حجم قابل توجهی از آگاهی‌ها در اثر ارتباطات متقابل که میان آحاد جامعه برقرار می‌شود، تولید می‌گردد. آن دسته از افرادی که روابط اجتماعی موفقی با دیگران برقرار می‌کنند، گستره و تنوع آگاهی‌ها و تجارب اجتماعی ایشان به مراتب از کسانی که در مدار فردیت سیر می‌کنند، بیشتر است. لذا روابط اجتماعی آبستن انبوهی از آگاهی‌هایی است که شاید تأمین آن از طرق دیگر امکان‌پذیر نباشد.

مطالعه «تاریخ» نیز می‌تواند سهم مهمی را در ایجاد و توسعه آگاهی‌های فردی بر عهده گیرد. معرفتی که از مطالعه شرح حال و رفتار گذشتگان تولید می‌گردد، از اثرگذاری کم‌نظیری برخوردار است و اگر از این زاویه به قرآن کریم بنگریم، به آیاتی برمی‌خوریم که ذهن بشر را معطوف حوادث گذشته می‌کند و از او می‌خواهد که با عبرت‌گیری و قرارگرفتن در برابر آیینة حوادث، نه تنها پایه‌های علمی او را مقاوم نماید، بلکه با کشف الگوهای رفتاری مختلف و روش‌های عملی که گذشتگان به کار برده‌اند، به عمل و رفتار فردی و اجتماعی جهت منطقی ببخشد: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... آیا آنان در زمین نگشتند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند، چگونه بود؟!...» (فاطر/۴۴). آنچه

معرفت تاریخی نامیده می‌شود، حاصل کند و کاوها و بررسی‌های فکورانه در حوادث تاریخی است. تقویت معرفت تاریخی قدرت پیش‌بینی و پیشگیری انسان را ارتقا می‌بخشد و فرد با شناختی که از شخصیت‌ها و روحیه‌های مختلف پیدا می‌کند، سعی در برقراری روابط منطقی‌تر و پخته‌تر با دیگران می‌نماید. لذا توصیفی که از این منابع چهارگانه به عمل آمد، به خوبی نشان می‌دهد که هیچ نقطه‌ای را در هستی نمی‌توان معین کرد که معرفت‌خیز و آگاهی‌بردار نباشد.

«فرامرزی علم» معنای دیگری نیز دارد و آن عبارت است از میدان بی‌نهایت وسیعی که به هر یک از رشته‌های علمی تعلق می‌یابد. هر رشته علمی، میدان پژوهشی مخصوص به خود دارد و دنیایی بدون مرز را فراروی طالبان و پژوهشگران آن رشته خاص قرار می‌دهد. هر دانشمند متعهدی که به یافته علمی جدید دست می‌یابد، در برابر عظمت بی‌چون و چرای علم، احساس کوچکی و حقارت بیشتری می‌کند. این احساس حقارت، ریشه در مقایسه‌ای میمون و پیش‌برنده دارد که از تطبیق میان «می‌دانم‌ها» با «نمی‌دانم‌ها» ناشی می‌شود. هر حلقه‌ای که به زنجیره دانستنی‌های یک عالم - با قطع نظر از نوع رشته‌ای که در آن پژوهش می‌کند - افزوده می‌شود، میدان تازه‌تری از اسرار و حقایق نامعلوم در برابر وی نمایان می‌گردد. راز مرزناپذیری جهان علم را باید به کیهان بی‌کران هستی مربوط دانست که لحظه‌به‌لحظه به وسعت آن اضافه می‌شود: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ: و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم!» (الدَّارَاتِ ۴۷). چنین هستی بی‌پایانی، خود مخلوق ربّ جلیلی است که نهایتی را برای علم و قدرت او نمی‌توان تصوّر کرد. هر واقعیت که به وسیله ابزار علم و پژوهش کشف می‌شود، مظهری از مظاهر جاویدان حکمت و قدرت الهی است. آیه ۹۸ از سوره مبارکه طه تعبیر رسایی در همین زمینه است که می‌فرماید: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا: معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست و علم او همه چیز را فرا گرفته است». در واقع، علوم محاط یا همان دانش بشری، درون یک علم محیط یعنی علم الهی قرار دارد که همچون قطره‌ای در برابر دریاست.

۲-۳ اصالت

دانش در تفکر اسلامی از اصالت برخوردار است. منظور از اصالت دانش آن است که نفس علم‌آموزی برای انسان رشدآور و تعالی‌زاست. این طور نیست که دانش تنها ابزاری برای دستیابی به چیز دیگر باشد. در عصر کنونی، اصالت دانش به دلیل سیطره دانش تجربی بر دیگر

ساحات معرفت، به شدت مورد خدشه قرار گرفته است. گویا تمام محتوایی که آموزش داده می‌شود، باید در استخدام فناوری و کاربردهای متنوع صنعتی قرار گیرد. به عبارت دیگر، دانش در عصر کنونی به مددکار تکنولوژی تبدیل شده است، در حالی که به رسمیت شناختن جلوه‌های کاربردی دانش به معنای نفی ارزش ذاتی علم نیست. اینکه خداوند علما و دانشمندان را به عنوان مخاطب کلام خود برمی‌گزیند و اوصافی را برای آنان در نظر می‌گیرد، بدین معناست که علم از یک سرشت مستقل و غیر وابسته برخوردار است. در غیر این صورت، هرگز در نقش عاملی هویت‌ساز ظاهر نمی‌گشت. طبق مضمون آیه شریفه «...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند...» (فاطر/۲۸)، باید اذعان نمود هر تکریم که از عالم به عمل می‌آید، در واقع، تکریم آن علمی است که در قلب او قرار دارد. آنچه عالم را در چشم جامعه‌ای عزیز می‌گرداند و به وی حیثیت اجتماعی خاصی می‌بخشد، علمی است که مانند گوهری همیشه‌فروزان، نهاد عالم را آباد و اثربخش می‌سازد.

۲-۴) قداست

قداست ویژگی دیگری است که معرفت جایگاه رفیع علم در اندیشه قرآنی می‌باشد. آنچه مقدس نامیده می‌شود، خاستگاه زمینی و این جهانی ندارد، بلکه منشأ آن الهی و آسمانی است. دانش از آن رو که ماهیت نورانی و ارزشی دارد، از یک حرمت ذاتی برخوردار است. هیچ دانشمندی حق ندارد که علم را مملوک خود و خود را مالک انحصاری آن بداند. قرآن کریم قارون را فردی معرفی می‌کند که «علم» را به جای آنکه «عِنْدَ اللَّهِ» و از ناحیه ذات احدیت بداند، آن را «عِنْدِي» و مملوک خود می‌داند: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...» (قارون) گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است، به دست آورده‌ام! (القصص/۷۸). حرمت دانش هنگامی شکسته می‌شود که آدمی آن را مانند کالایی بی‌ارزش و بدون در نظر گرفتن حد طلب و ظرفیت مخاطب در دسترس عموم قرار دهد. عمومی‌سازی دانش با وجود منافع زود هنگامی که داراست، مضرات و خطرات انکارناپذیری نیز در پی داشته است که از مهم‌ترین آن مضرات، افول حرمت دانش و معرفت است. اینکه عده‌ای سودجو به علم نگاه بازاری و سوداگرایانه دارند و به انحاء مختلف در صدد دانش‌فروشی هستند، جلوه‌ای از حریم‌شکنی است. علم‌آموزی به مثابه یکی از مهم‌ترین ارزش‌های بشری با زنجیره به هم پیوسته ارزش‌ها و فضیلت‌ها از قبیل تواضع، خشیت، صبر و غیره پیوندی وثیق دارد. ارزشی همچون علم به کانون اصلی حقایق و ارزش‌ها یعنی خداوند متعال تعلق دارد. حذف خداوند از صحنه زندگانی بشر حاصلی جز

اباحه‌گری و فداست‌زدایی ندارد. تمامی کاوشگران طبیعت که به کشف قوانین طبیعی می‌پردازند، اگر در مطالعه و تحقیق بر روی پدیده‌های خلقت، ذکری از مالک و صاحب عالم به میان نیاورند، درست مانند این است که در ملک کسی بدون اذن مالک آن دخل و تصرف کنند. این به معنای «غصب علمی» است که مصداق بارز آن را نزد برخی از دانشمندان تجربی مشاهده می‌کنیم.

۲-۵) سویمندی

«علم» بر خلاف تصوّر عده‌ای که آن را فاقد جهت می‌دانند، هرگز مقوله‌ای خنثی و بی‌طرف نیست. دلیل نفی بی‌طرفی علم آن است که ارزش‌ها و فضائل انسانی که «علم و آگاهی» مصداقی از آن به شمار می‌آید، جهت و سمت و سویی خاص و معین دارند که بشر با پذیرش آگاهانه و صادقانه آن ارزش‌ها به سوی وادی نور و حقیقت هدایت می‌شود. درست عکس ضدّ ارزش‌ها که جهتی انحرافی و خلاف حقیقت را نشان می‌دهند. در واقع، «جهت کلی که برای علوم در اسلام مطرح است، حیات معقول نامیده می‌شود که عبارت است از آن نوع از زندگی که بتواند پاسخگوی همه ابعاد مثبت انسانی باشد. مأخذ بایستگی «حیات معقول» برای انسان‌ها آیاتی است که تبدیل حیات طبیعی معمولی را به حیات معقول امری ضروری می‌دانند؛ مانند آیات ۲۴ و ۴۲ از سوره مبارکه انفال که به طور مسلم بشریت را به خور و خواب و خشم و شهوت و طرب و عیش - که مختصات دقیق حیات طبیعی معمولی است - دعوت نمی‌کند؛ زیرا تمایل مردم به آن مختصات یک تمایل صد در صد طبیعی بوده، احتیاج به دستور، توصیه و پیکار ندارد، بلکه مقصود حیاتی است که با اندیشه و تعقل و اختیار اشباع شود. حیات معقول نه تنها برای علوم جهت منحرف‌کننده قایل نیست و نه تنها علوم را در قالب‌های پیش‌ساخته محدود نمی‌کند، بلکه برای همه علوم و مسایل و قوانین و اصول آنها، معنا و مفهومی والاتر می‌بخشد» (جعفری، ۱۳۸۳: ۶۲-۶۳).

۲-۶) جاودانگی

علم، مقوله‌ای مجرد و فرامادی است که هیچ یک از خصوصیات پدیده‌های مادی در مورد آن صدق نمی‌کند. از آن جهت که علم، فاقد سرشتی محسوس و مادی است، خصوصیات مادی مانند فرسایش، تجزیه، کاستی، محدودیت و غیره هرگز به وادی علم راه ندارد و راز جاودانگی علم در همین نکته نهفته است. نیستی و زوال سرنوشت پدیده‌هایی است که ساخته و پرداخته جهان

طبیعت و ماده‌اند و بعد از گذشت مدّت زمانی به سوی نیستی و عدم پیش می‌روند. طبق آموزه‌های قرآن کریم، آنچه از ناحیه خداست، ماندنی و آنچه نزد بشریت است، رفتنی است: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...» آنچه نزد شماست، فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست، باقی است...» (التّحل/۹۶). از این رو، علم با قطع نظر از اینکه در چه سطح و مرتبه‌ای قرار دارد، از ناحیه خداوند و متعلق به اوست و لذا همیشه باقی و پایدار است.

۳- نسبت انسان با علم

مواجهه انسان با علوم و آگاهی‌هایی که به دست می‌آورد، به چند طریق می‌تواند انجام گیرد. بدیهی است که هر نوع نسبتی با علم به تکامل فردی و اجتماعی منتج نمی‌شود. باید در جستجوی نسبتی باشیم که ضمن ارتقاء سطح بینش و بصیرت، به تعالی و شکوفایی ابعاد شخصیت منجر گردد.

۳-۱) حمل علم

حمل علم، نازل‌ترین و سطحی‌ترین نسبتی است که میان انسان و علم وجود دارد. در این نسبت، شخص علمی که به هر شکلی آن را آموخته، از نقطه‌ای به نقطه دیگر جابه‌جا می‌کند و قضاوت و موضع‌گیری مثبت یا منفی در قبال آموخته‌هایش ندارد و آینه صافی را می‌ماند که آنچه را فراگرفته، بی‌کم و کاست نمایان می‌سازد، بی‌آنکه در قالب و محتوای آموخته‌ها دخالت کند. دریافت‌های علمی که در انبار ذهن و حافظه نگهداری می‌شود و پس از مدتی در اثر کهولت سن و یا هر حادثه دیگری فراموش می‌شود. اکتفا نمودن به این سطح از فراگیری علم، ارزش آموخته‌های انسانی را هم‌ردیف برخی ابزارهای ذخیره اطلاعات، حتی پایین‌تر از آن قرار می‌دهد؛ زیرا گنجایش ذخیره‌سازی برخی از این امکانات، بسیار بیشتر از گنجایش ذهن است، حتی میزان پایداری اطلاعات نیز در آنها قابل قیاس با حافظه انسانی نیست، درحالی که انتظار این است که رهرو علم با پای نهادن در میدان دانش‌اندوزی، از توانایی‌ها و نهفته‌های درونی خود به نحو مطلوب استفاده نماید و با طرح سؤالات ذیل خود را در موضع فعال قرار دهد:

- آیا آنچه آموخته‌ام، با شأن انسانی من سازگار است؟!

- آیا نسبت روشنی میان آموخته‌ها و باورهای دینی من وجود دارد؟!

- چگونه می‌توانم به آنچه آموخته‌ام، عمل نمایم؟!

قرآن کریم آنانی را که عادت به جابه‌جایی علوم از محلی به محلّ دیگر دارند، این طور توصیف می‌کند: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...»: کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حقّ آن را ادا نکردند، مانند دراز‌گوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند (و آن را بر دوش می‌کشد، اما چیزی از آن نمی‌فهمد)!» (الجمعه/۵). از این آیه این گونه استنباط می‌شود که حمل علم هرگز نسبتی انسانی و سودمند نیست. شأن انسان اجلّ از آن است که حامل علوم باشد:

«ای بسا عالم ز دانش بی‌نصیب	حافظ علم است آن کس نی حبیب
مستمع از وی همی یابد مشام	گرچه باشد مستمع از جنس عام
زانکه پیراهن به دستش عاریه است	چون به دست آن نخاسی جاریه است
جاریه پیش نخاسی سرسری است	درکف او از برای مشتری است»
	(مولوی، ۱۳۸۱، ۳، ۴۱-۳۰۳۸).

دوستدار واقعی دانش کسی است که حقیقت علم در جان‌ش نشسته باشد و علم برای او جنبه عاریتی و موقتی نداشته باشد. «علم» زمانی باعث تعالی روح می‌شود که محتوای دانش جزئی از شخصیت عالم گردد و تعلق علم با عالم تعلقی ذاتی و همیشگی باشد و نه یک تعلق صوری و عارضی. گاهی علم بار انسان و گاهی یار اوست. تفاوت «بار» با «یار» در این است که آدمی از باری که آن را حمل می‌کند، جدا می‌شود و هیچ احساس و اشتیاقی میان بار و صاحب بار وجود ندارد، اما اگر علم یار آدمی شود، پیوند عمیقی میان علم و عالم برقرار می‌گردد.

۲-۳) فهم علم

این نسبت از نسبت نخست مترقی‌تر و پیشرفته‌تر است. بدان معنا که آدمی آموخته‌ها را از طریق فهمیدن هضم می‌کند. معنای فهم به لحاظ علمی آن است که بتوان در یک کُل و یا در یک موضوع، روابط پنهان و آشکاری را که میان اجزای آن کُل و یا ابعاد یک موضوع قرار دارد، کشف نمود. اگر در کسی توانایی کشف روابط میان اجزا وجود داشته باشد و بتواند حاصل فهم خود را به نحوی بازگو کند که برای مخاطبان قابل فهم باشد، به چنین فردی «فهمیم» گفته می‌شود. لذا یکی از علامت‌های فهم یک مطلب تفهیم و توجه به آن است. محال است کسی مطلبی را نفهمیده باشد، اما مدّعی تفهیم و قانع‌سازی مخاطب باشد. تمامی قوای ذهنی در فرایند فهمیدن با یکدیگر هماهنگ و منسجم می‌گردد. کسی که به حفظ و یادسپاری مطالب

عادت کرده است، هیچ گاه ذهن او به جولان و تکاپو نخواهد افتاد. فهمیدن از مقولات مشکک و ذو مراتب است.

در تعالیم دینی به کسی که فهم عمیق از مسائل داشته باشد، «فقیه» گفته می‌شود. بزرگان دینی همواره انسان‌ها را به تفقه در دین توصیه نموده‌اند. مراد از تفقه در دین با تعریفی که از فهم به عمل آمد، تا حدود زیادی روشن می‌شود. اینکه کسی به روابطی که درون نظام شریعت وجود دارد، پی ببرد و در کشف مناسبات میان اضلاع شریعت به یافته‌ها و استنباطات درستی برسد، نشانه دین‌فهمی عمیق‌تر اوست. به بیان دیگر، اگر شریعت را حاصل جمع اعتقادات، اخلاقیات و احکام بدانیم، این اضلاع سه‌گانه با اینکه مرز مفهومی مشخص و جداگانه‌ای دارند، اما میان‌شان ارتباط وثیق و معناداری حاکم است. تفقه در دین یعنی اینکه اجزای شریعت به لحاظ تعریف، جایگاه و تأثیری که در تقویت و تثبیت معرفت دینی دارند و همچنین روابطی که میان‌شان برقرار است، به خوبی شناخته شوند. مرحله فهم علم، از دقت در معنای لغات و اصطلاحات و ترکیبی که میان واژگان وجود دارد، آغاز می‌شود و در نهایت، به مرحله‌ای می‌رسد که مراد و منظور گوینده یا نویسنده از لابه‌لای گفته‌های او به درستی درک می‌گردد. در این مرحله، ذهن این آمادگی را پیدا می‌کند که وارد ورطه قضاوت و نقد علمی گردد و موضع شفاف خود را در قبال شنیده‌ها و دیده‌های خویش اعلام نماید.

۳-۳) نقد علم

از مرحله فهم علم که عبور کنیم، به مرحله بالاتری می‌رسیم که نقد علم نام دارد. در این مرحله، فرد پس از اینکه یک مطلب را فهمید، به نقادی آن می‌پردازد. در تفکر اسلام، ناقد شأن بسیار بالایی دارد. وی با ملاک‌هایی که در اختیار دارد، عناصر مطلوب را از عناصر نامطلوب تفکیک می‌نماید. امکان ندارد کسی بدون نقادی درست واقعیت‌ها بتواند به کمالی که شایسته آن است، دست یابد. آنانی که در صدد آبادانی، سازندگی و در انداختن طرحی نو در زندگی هستند و تلاش می‌کنند سر رشته زندگی را خود به دست گیرند و از چنبره عادات، تلقین‌ها و تقلیدها رهایی پیدا کنند، رو به نقادی می‌آورند، چرا که باید کسری‌ها و کمبودها را به درستی شناخت و میزان مطابقت فهمیده‌ها را با استانداردهای عقلی و نقلی، مشخص کرد. هنگامی که نزد طبیب می‌رویم و می‌خواهیم از عیوب ما سخن بگوییم، حتی خودمان بهانه می‌گیریم و برای خودمان عیب‌هایی نشان می‌دهیم. هیچ دوست نداریم که طبیب هنگام بررسی کردن، سریع و سطحی بگذرد، ولی در وقتی که پیش محبوب خود می‌رویم و می‌خواهیم خودی نشان دهیم،

مایل هستیم از زیبایی‌های ما بگویند و از خوبی‌های ما بسرایند. آنانی که در فکر خودفروشی نیستند و در مقام خودسازی برآمده‌اند، نقد و نمایاندن‌ها را هدیه می‌دانند. کسانی که برای خود طرحی دارند و تولدی را آغاز نموده‌اند، عیب‌گویی برایشان ارمغان است (ر.ک؛ صفایی حائری، ۱۳۷۶: ۲۱-۲۰). در مسایل علمی نیز آنهایی که به دانش‌فروشی و دانش‌دزدی مشغول هستند، نه به دنبال نقد و ارزشیابی می‌روند و نه تمایل دارند که مورد نقد دیگران قرار گیرند، اما در عوض، نزد حقیقت‌طلبان، نقادی جایگاه ویژه و ممتازی دارد. آنچه برای این گروه مهم و ضروری است، تعیین ضریب حقایق امور و پدیده‌هاست. پدیده‌هایی که موضوع نقادی قرار می‌گیرند اعم از سخنی است که می‌شنویم، نوشته‌ای که می‌خوانیم، صحنه‌ای که تماشا می‌کنیم و رفتاری که نظاره می‌نماییم. به همه این موارد می‌توان به دیده نقد نگریست: «... فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...» پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند...» (الزمر/۱۸-۱۷). مطابق با مفاد این آیه، عمل احسن در گرو انتخاب احسن و انتخاب احسن رهین نقد احسن می‌باشد و تا کسی اهل ارزیابی دقیق و منصفانه و به دور از لج‌بازی‌های جاهلانه نباشد، به انتخاب احسن نخواهد رسید. باز در آیه دیگری، طعمی را که انسان تناول می‌کند، خواه مادی یا معنوی، باید بدان نقادانه بنگرد و از سلامت آن اطمینان یابد. دانشی که تعلیم داده می‌شود، در حکم غذای روح است: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ: انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد» (العنکبوت / ۲۴).

۳-۴) خلق علم

منظور از تولید علم که غایت رشد علمی به حساب می‌آید، رسیدن به مرحله‌ای است که عقل انسان با قوت بالایی که به دست آورده، اثری را تولید و خلق نماید. بی‌شک، عقل در تولید و توسعه آنچه علم و آگاهی خوانده می‌شود، سهم تعیین‌کننده‌ای دارد. از این رو، دانش‌های وارداتی و ترجمه‌ای که تأملی در محتوای آن از حیث میزان هماهنگی با اقتضات دینی و ملی صورت نگرفته، مصداق دانش بومی و کارآمد به شمار نمی‌روند. عقلی که در چنبره حواشی و اغراض و امیال درونی اسیر و گرفتار است، قادر نیست که به صورت فعال و مستقل در فرایند تولید و توسعه علمی مشارکت نماید. تمایزی که میان اطلاعات و دانش وجود دارد، مبین آن است که تبدیل اطلاعات به دانش در یک فرآیند منظم و هدفمند انجام می‌پذیرد که نیروی عقل، محوری‌ترین نقش را ایفا می‌کند. عقل با پردازش اطلاعات، آن را به دانشی که قابل هر

گونه بهره‌برداری است، مبدل می‌نماید. کارکرد عقل مشابه عملکرد کارخانه‌ای است که پس از فعالیت بر روی مواد اولیه و تولید محصول نهایی، آن را برای استفاده مصرف‌کنندگان روانه بازار می‌کند. اگر مواد اولیه خوب و مرغوب باشد، بالطبع محصول تولید شده، کیفی و با دوام خواهد بود. در غیر این حالت، محصولی که تولید می‌شود، هزینه‌های زیادی به بار خواهد آورد. اگر اطلاعات از نوع حسی و تجربی باشد، دانش تجربی شکل می‌گردد و چنانچه داده‌ها فراحسی و مربوط به انسان و جلوه‌های رفتاری او باشد، دانش انسانی تولید خواهد شد.

باید اذعان نمود که همه انسان‌ها دارای ذهنی خلاق و مولد نیستند و تنها معدودی از انسان‌ها به سطحی می‌رسند که قادر به تولید اثری علمی می‌باشند. برای اینکه بتوان راه رسیدن به تولید علم را هموار نمود، باید در بخش‌های سه‌گانه دانش، نگرش و عمل به سطح قابل قبولی رسید. تولید در هر بخشی در وهله نخست، نیازمند دانش و آگاهی کافی و مطمئن است. بدون داشتن دانشی که کفایت و وثاقت لازم را داشته باشد، نمی‌توان دست به تولید زد.

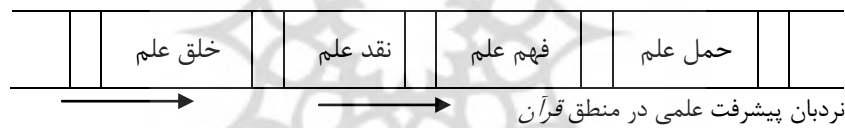
گاهی برخی آگاهی‌هایی که انسان می‌آموزد، موجبات اغتشاش ذهنی را فراهم می‌آورد و اجازه نمی‌دهد ذهن در یک بستر سالم و مناسب فعالیت نماید. آگاهی‌هایی که هم‌جنس و هم‌راستا با یکدیگر نیستند و قابلیت ترکیب‌پذیری و همسوسازی آنها وجود ندارد، از دو حال خارج نیست: یا منجر به تولید علم نمی‌شود و یا محصول فکری تولید شده، از مرغوبیت لازم برخوردار نیست. اما از بُعد نگرش نیز باید دقت نمود تا مبادا به واسطه هجوم نگرش‌های یأس‌آور، چشمه‌های تولید علم در وجود به خشکی بگراید و شخص با وجود صلاحیت‌های فراوان، باب ابداع و تولید علم را به روی خود مسدود نماید. این عبارت کوتاه اما نیروبخش «من می‌توانم»، زمانی که به باور عمیق و نهادینه شده در نهاد فرد تبدیل شود، در بیداری و تقویت قوای ادراکی و تحریکی وجود دخیل و مؤثر است.

قرآن کریم برای تشویق انسان‌ها به امر تولید، زنبور عسل را مثال می‌زند (ر.ک؛ التحل/۶۸-۶۹). این حیوان با اندام کوچک خود از قابلیت بزرگی به نام تولید عسل برخوردار است که در یک فرایند منطقی و حساب شده و با محوریت الهامات غریزی اقدام به این کار می‌کند. در رفتار این حیوان از لحظه‌ای که بر روی گل‌های شهدآور می‌نشیند تا زمان تولید محصول، کوچک‌ترین انحرافی از استانداردهای تکوینی مشاهده نمی‌شود. این مثال کافی است تا هر کس حالات و عملکرد خود را از این زاویه مورد تأمل قرار دهد که به عنوان یک انسان تا چه میزان توانسته است قابلیت‌های خود را در زمینه‌های مختلف به ظهور برساند؟ آیا با

مشاهده سختی کار از هر گونه تلاش فکری دست کشیده است و یا با اراده و عزمی راسخ به پیشروی در مسیر تعالی معنوی و معرفتی ادامه داده است؟

از مرحله باور و نگرش که بگذریم، به مرحله پایانی یعنی عمل می‌رسیم. هیچ انسانی یک شبه قادر نیست که وارد عرصه تولید و نوآوری شود. باید با سختکوشی و ممارست و کسب تجارب در حین عمل، به تدریج به سوی نوآوری و تولید گام نهد. تمامی نویسندگان و صاحبان آثار فکری ماندگار، از همان روزهای نخستین به این افتخار نایل نگشته‌اند، بلکه در گذر زمان، اسباب بزرگی را یکی بعد از دیگری آماده نموده‌اند. ردای خلافت علمی که از شعوب خلافت الهی به شمار می‌رود، زیننده آنانی است که با اختراع یا اکتشاف علمی، نیازی از جامعه بشری را مرتفع کرده‌اند.

مراحل چهارگانه‌ای که برای صعود علمی انسان بر محور آموزه‌های قرآنی بیان شد، هر کدام پله‌ای از نردبان پیشرفت علمی بشر را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را در قالب شکل زیر نشان داد.



۴) آفات علم

۴-۱) خودشیفتگی

خودشیفتگی را باید از بزرگترین و خطرناک‌ترین موانع علم از نگاه قرآن دانست. این آفت در یادگیری علوم اکتسابی ممکن است مشکلات حادّی را ایجاد نکند، اما برای درک و فهم حقایق عالی‌تری که ثمره خودسازی‌ها و ریاضت‌های معنوی است، عامل اخلال‌گر و سدکننده به شمار می‌آید. در واقع، «هیچ چیزی مانند تکبر و خودمحوری، مانع جریان آب حیات معرفت به درون انسان نیست. گاهی لجن خودخواهی چنان در درون شخصیت انسان رسوب می‌کند که مانع ورود حتی یک قطره آب معرفت از جهان برون به دنیای درون می‌شود و در پاره‌ای مواقع به مرحله تحجر و رسوب نمی‌رسد، ولی هر آب معرفتی را که وارد درون فرد می‌شود، آلوده و کثیف می‌کند» (جعفری، ۱۳۸۳: ۱۱۴). در قرآن کریم از شخصیت‌های منفی به نام‌های «سامری»، «بلعم باعورا»، «فرعون» و «قارون» سخن به میان آمده که نمادهایی از

طاغوت علمی، سیاسی و اقتصادی هستند و همگی به واسطه درد مشترکی به نام خودخواهی به حضيض ذلت سقوط کرده‌اند و از این راه، هم خود و هم دیگرانی که دنباله‌رو آنان بودند، به انحراف و سوء عاقبت دچار شدند که سوره‌های (طه/۸۸ و ۹۶)، (الأعراف/ ۱۷۶-۱۷۵) و (القصص/ ۳۸ و ۷۸) به معرفی اجمالی این شخصیت‌های عبرت‌انگیز می‌پردازد.

۲-۴) حس‌گرایی

مانع بزرگی به نام حس‌گرایی که تمدن مغرب‌زمین را با همه شکوه فناوریانه‌ای که دارد، دچار چالش‌های عظیمی نموده است، به لحاظ تاریخی از یک سابقه طولانی برخوردار است. به طور کلی، انسان به گونه‌ای آفریده شده که به امور عینی و محسوس‌گرایش دارد و مدام در تلاش است تا با استفاده از حواس پنجگانه‌ای که در اختیار دارد، با دنیای پیرامون خود رابطه فعال و نزدیکی برقرار کند، اما آنچه در این خصوص افراطی و خطرناک خوانده می‌شود، نگاه انحصاری و بسته به امور حسی است و قبول این باور معیوب که تمامی امور و گزاره‌های خارج از دنیای امور مشاهده‌پذیر، بی‌معنی و غیرعلمی هستند. در دوره حیات پیامبران الهی همواره جریان مادی‌گرایی که معتقد به اصالت حس و ماده بودند، در مقابل پیام و دعوت پیامبران ایستادگی می‌کردند. برای نمونه، قرآن کریم از بنی‌اسرائیل به عنوان «قوم حس‌گرا» نام می‌برد که از آغاز گرچه خود را خداپرست می‌دانستند، اما به لحاظ معرفت‌شناسی به اصالت معرفت حسی باور و اعتقاد داشتند. نوع معیارها و جنس درخواست‌ها و قضاوت‌های این گروه که آیات قرآن کریم به بخشی از آنها اشاره می‌کند، بیانگر تفکر مادی‌گرایانه آنان است. آنان به حضرت موسی (ع) می‌گفتند که ما به خدایی که او را مشاهده نکنیم، ایمان نمی‌آوریم (ر.ک؛ البقره/ ۵۵ و النساء/ ۱۵۷).

در آیات دیگری از قرآن، مجادلات مدعیان اصالت ماده با انبیا بازگو شده است و سبک تفکر و اندیشه‌ورزی آنان مشخص شده است. آیات ۲۱-۲۲ از سوره مبارکه فرقان به نقل از عده‌ای از این افراد می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا: و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می‌کنند)، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگارانمان را با چشم خود نمی‌بینیم؟! آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند». اکتفا به منطق حس‌گرا و کمیت‌بین، جهان هستی را تبدیل به نظام تنگ و بسته‌ای می‌کند که در آن امکانی برای فراتر

رفتن از ظواهر این نظام وجود ندارد. اهالی این منطق مصداق این آیه شریفه هستند که: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ: آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل هستند» (الرّوم/۷).

۳-۴) تقلیدگرایی

آموزه‌های قرآن کریم شناخت و معرفت را روح و اساس زندگی متعالی معرفی می‌فرماید و هر گونه هم‌نوا شدن و تقلید کور و منفی از دیگران را نفی می‌کند: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل همه مسؤول هستند» (الإسراء/۳۶). آدمی با در اختیار داشتن منابع و ابزارهای شناخت و شرکت دادن تمامی آن منابع و ابزار می‌تواند روابط زنده و آگاهانه‌ای را با خود و جهان پیرامون خویش برقرار کند. به هر میزان که آدمی به منطق سست تقلیدگرایی روی می‌آورد، سهم او از حکمت‌ها و حقایق زندگی‌ساز کاهش می‌یابد. معرفت و آگاهی مانند نردبانی است که شرط بالارفتن از آن، استفاده درست و به موقع از امکانات و تجهیزات درونی است، در حالی که فرد مقلد با رهاسازی خود و بی‌آنکه جدیت و کوششی در بهره‌گیری از نهفته‌ها و داشته‌های درونی خود داشته باشد، چشم به دارایی‌ها و یافته‌های دیگران می‌دوزد و در صفحه بزرگ زندگی با میل و پسند دیگران جابه‌جا می‌شود. البته تقلیدی که آفت برای علم و شناخت است، تقلید بیجا و مردود است و گرنه نوعی از تقلید نیز وجود دارد که فرد در حوزه‌ای که در آن تخصصی ندارد، به صاحبان فن مراجعه می‌کند و از تخصص آنان استفاده می‌کند. لیکن باید توجه داشت که حتی در تقلیدهای بیجا و مقبول نیز آگاهی و تحقیق نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ زیرا در نهایت این خود فرد است که تعیین می‌کند از چه کسی، چگونه و تا چه میزان باید تقلید کند.

۴-۴) خیال‌بافی

خیال‌بافی از این جهت که تابع هیچ گونه منطق و قاعده‌ای نیست و امکان واقع‌گرایی و واقع‌بینی را از بین می‌برد، یکی از دشمنان علم و یقین خواننده می‌شود. قرآن کریم خیال‌بافی‌های شاعرانه را مصداقی از توهم و خیال‌بافی می‌داند که شاعر با ابزار شعر، سعی در خلق دنیایی پوشالی در ذهن دارد. قرآن کریم در همین خصوص می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ

وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ: ما هرگز شعر به او [= پیامبر] نیاموختیم و شایسته او نیست (که شاعر باشد)؛ این (کتاب آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است» (یس/۶۹). قرآن یک متن شاعرانه نیست که قوه فاهمه بشر را از کاز بیندازند و در عوض قوه واهمه او را فعال نماید و «به طور کلی، حذف و انتخاب خیال بافانه واقعیات، موجب ساییده شدن دندان‌های قانون‌گیر تعقل و اندیشه می‌شود. واقعیات در ذهن شاعر، حالت لغزندگی پیدا می‌کند و اصالت خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل است که پیروان شعرا، همواره انسان‌هایی فراری از واقعیات و حقایق می‌باشند. باید توجه داشت که پدیده شعر و به فعلیت رسانیدن نبوغ شعری به صورت مطلق محکوم نبوده، بلکه در صورت دارا بودن محتویات واقع‌بینانه و همراهی با واقعیات مثبت، قطعاً مطلوب است. اما اگر شعر وسیله تخدیر باشد و صرفاً برای تحریک خیال‌ها و شوراندن پندارهای بی‌اساس و راکد کردن تعقل و وجدان باشد، امری محکوم است (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۸۳: ۱۲۷-۱۲۶).

۴-۵) گمانه‌زنی‌های بی‌اساس

داوری کردن بر اساس ظنّیات و گمانه‌زنی‌های بی‌پایه و اساس انسان را از رسیدن به مرتبه علم و یقین باز می‌دارد. راحت‌طلبی، بدبینی، ضعف اعتقاد و ایمان و غیره را می‌توان از علت‌هایی دانست که موجب تبعیت انسان از ظنّیات می‌شود. برخی بدون اینکه زحمت تحقیق و بررسی بیشتر درباره فلان موضوع یا مسأله‌ای را بکشند و تنها به خاطر راحت‌طلبی که طبع اولیّه همه انسان‌هاست، از گمان‌هایی پیروی می‌کنند که اساس علمی درستی ندارند. تعدادی نیز از روی سوء ظنّ و بدبینی، اتهامات ناروایی را به دیگران وارد می‌کنند که مصداق بارزی از گناه و معصیت خوانده می‌شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است...» (الحجرات/۱۲). گاهی نیز به دلیل ضعف ایمان و معنویت، عده‌ای به گمان‌های ذهنی اعتماد می‌کنند و گرفتار سوء برداشت از وقایع و رویدادها به خصوص در مسایل دینی و اعتقادی می‌شوند. ایمان دینی در انسان تولید معرفت و بینشی می‌کند که می‌تواند تفسیری واقعی و یقینی از حقایق عالم ارائه کند. قرآن کریم خطاب به کافران معاد که فرشتگان را دختران خدا می‌نامند، چنین می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا: آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند؛ تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند، با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند» (النجم/۲۸).

۴-۶) هیجان‌های غریزی

کشش‌ها و گرایش‌های غریزی هنگامی که از حالت تعادل که عقل عملی آن را ایجاد کرده، خارج می‌گردند، در کارکرد قوه عاقله که همان تشخیص درستی و صحت امور است، اختلال ایجاد می‌کنند. در این شرایط، نیروی عقل به جای هدف‌گیری‌های دقیق، با ارائه کدهای غلط، فرد را در عرصه انتخاب و قضاوت به اشتباه می‌اندازد. لذا وی به جای تبعیت از «علم و یقین» از شبه علم و صورتی که دستگاه واهمه مولد آن است، پیروی می‌کند. راز تصمیمات پخته و کم‌اشتباه افراد عاقبت‌اندیش این است که آنان با پشت پا زدن به فرامین نفس‌آواره و گردن نهادهن به اوامر عقل، تمامی منافع و لذات آنی و زودگذر را به نفع تحقق آینده‌ای پُرفروغ قربانی می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: ولی ظالمان بدون علم و آگاهی از هوی و هوسهای خود پیروی کردند. پس چه کسی می‌تواند آنان را که خدا گمراه کرده، هدایت کند؟! و برای آنها هیچ یآوری نخواهد بود» (الرّوم/۲۹).

نتیجه‌گیری

سیطره تفکر پوزیتیویستی بر تلاش‌های علمی بشر به محدودنگری در علم منجر شده است و این تنگ‌نظری در سایر ابعاد حیات نیز سایه گسترده است. هرچند آزمایش و تجربه یکی از راه‌های کاوش در واقعیت‌های عالم طبیعت است، لیکن در اندیشه اسلامی کسب معرفت به این راه ختم نمی‌شود. عقل بشر دارای توانایی بسیار بالایی است که فراتر از یافته‌های تجربی، افق‌های جدید معرفتی بر روی آدمی می‌گشاید و براهین عقلانی شیوه‌ای مطمئن در اعتباربخشی به اطلاعات و داده‌های گوناگون می‌باشد. چنانچه عقل به طرز صحیح به کار گرفته شود و از هواهای نفسانی به دور باشد، معرفت مطمئنی را در اختیار انسان قرار می‌دهد و خود نیز می‌تواند شاخصی برای ارزیابی سایر حوزه‌های دانشی باشد. علاوه بر عقل، آموزه‌های وحیانی در جایگاهی فراتر از عقل قرار دارد و منبع معتبر و قطعی در علم بشر محسوب می‌گردد. هرچند پوزیتیویست‌های افراطی به وحی و عقل به دیده اعتبار نمی‌نگرند، ولی چنانچه تعصبات غیر مستدل کنار گذاشته شود و پای استدلال در میان باشد، نمی‌توان اعتبار معرفتی وحی، عقل یا حتی شهود را نادیده گرفت. با این نگرش الهی است که می‌توان علم را مقدس تلقی

کرد و عالم را مفسر پدیده‌های خلقت دانست. بدون تردید برای راه‌یابی به تمدن بشری باید به عرصه‌های گوناگون معرفت نایل شد و از سلطه حس‌گرایی و تجربه‌گرایی صرف آزاد گشت.

بحث دوم نسبت بین علم و عالم است. اگر عالم رابطه عمیق و ریشه‌دار با علم پیدا نکند، نه خود متحول می‌شود و نه علم را می‌تواند توسعه دهد. این قاعده در تمام عرصه‌های علمی و با هر ماهیتی صادق است. حتی در عرصه‌های دینی و حوزه‌های مرتبط با قرآن نیز با رویکرد سطحی و صرفاً با حمل علم نمی‌توان به جایگاه مطلوبی رسید. ممکن است فردی نسبت به یک یا چند حوزه دینی اطلاعات وسیعی در اختیار داشته باشد، ولی نتواند چیزی به دانش موجود اضافه کند. بدون تردید حاملان علم یا حتی صرفاً ناقدان علم لزوماً مولد علم نیستند، بلکه باید از نقد عبور کرد تا به تولید علم رسید. البته نقد در عرصه‌های معرفتی اسلامی شامل مسائلمت اعتقادی نمی‌شود، بلکه در برداشت‌های بشری و تحلیل‌های عقلانی مقبول می‌باشد. به علاوه، هر عالم اسلامی بنا به آموزه‌های وحیانی هر سخنی را نمی‌پذیرد تا اینکه از قوت عقلانی و الهی آن مطمئن شود.

بحث سوم اینکه نظام‌های تربیتی در سطوح مختلف تحصیلی در تربیت علمی و آماده‌سازی افراد برای تولید علم نقش اول و بنیادین را ایفا می‌نماید. نگرش‌ها، طرز تلقی‌ها و مهارت‌های علمی از طریق آموزش‌های رسمی تغییر پیدا می‌کند. تجربه سایر کشورها که در فرایند تولید علم موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند، حاکی از این است که آماده‌سازی کودکان و نوجوانان به قصد توسعه علمی از طریق تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است. بنابراین، ارتباط دانشگاه‌ها، آموزش و پرورش، رسانه‌ها و خانواده‌ها و هم‌سویی آنان در تداوم نهضت علمی، شرط اصلی پیشرفت‌های علمی است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی.
 نهج البلاغه. ترجمه شیخ حسین انصاریان.
 جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹). تفسیر موضوعی قرآن کریم. صورت و سیرت انسان در قرآن. قم: اسراء.

_____ . (۱۳۸۷). معرفت‌شناسی در قرآن. قم: اسراء.

جعفری، محمدتقی. (۱۳۸۳). *علم و دین در حیات معقول*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه جعفری.

صفایی حائری، علی. (۱۳۸۶). *روش نقد*. قم: لیلۃ القدر.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۷). *تفسیر المیزان*. قم: رجا.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۱). *شرح جامع مثنوی معنوی*. کریم زمانی. تهران: اطلاعات.

